

صحیفہ کاملہ سجادِیہ

الامام علی بن الحسینؑ السلام

ترجمہ:

مرہوم آیۃ اللہ علامۃ

میرزا ابو المسن شعرانی

سرشناسه : علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق.

عنوان و نام پدیدآور : صحیفه سجادیه

مشخصات نشر : تهران : شقایق، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری : ۳۷۲ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۶-۱۰۶-۵

وضعیت فهرست نویسی : فبیای مختصر

یادداشت : فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است

یادداشت : فارسی - عربی

شناسه افزوده : معرانی، ابوالحسن، ۱۲۸۱-۱۳۵۲، مترجم

شماره کتابشناسی ملی : ۳۸۱۴۳۹۰



عنوان : صحیفه سجادیه

مترجم : آیت الله میرزا ابوالحسن شعرانی

ناشر : شقایق

نوبت و سال چاپ : اول - ۱۳۹۴

تیراژ : ۱۰۰۰

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۶-۱۰۶-۵

قیمت : ۲۹۰۰۰ تومان

تهران - خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - کوچه بهشت آیین - شماره - طبقه همکف ۱۶

تلفن : ۶۶۴۰۳۲۹۹ فکس : ۶۶۴۹۶۶۹۲

فهرست

- ۱- دعای آن حضرت علیه السلام که در آغاز سپاس خدای تعالی و ستایش او می نمود..... ۳۵
- ۲- دعای آن حضرت علیه السلام در سپاسگزاری خداوند و درود بر رسول او صلی الله علیه و آله..... ۴۲
- ۳- دعای آن حضرت علیه السلام در درود بر حاملان عرش و هر فرشته مقرب..... ۴۷
- ۴- دعای آن حضرت علیه السلام در درود بر پیروان انبیاء..... ۵۳
- ۵- دعای آن حضرت علیه السلام برای خود و بستگان..... ۵۸
- ۶- دعای آن حضرت علیه السلام هنگام صبح و شام..... ۶۴
- ۷- دعای آن حضرت علیه السلام آن گاه که حادثه غم انگیز یا پیش آمدی ناگوار رخ می داد..... ۷۱
- ۸- دعای آن حضرت علیه السلام در پناه بردن به خدا از خوی بد و کارهای نکوهیده..... ۷۵
- ۹- دعای آن حضرت علیه السلام در اشتیاق به درخواست امرزش از خدا جل جلاله..... ۷۸
- ۱۰- دعای آن حضرت علیه السلام در پناه بردن به خدای تعالی..... ۸۱
- ۱۱- دعای آن حضرت علیه السلام در طلب عافیت..... ۸۴
- ۱۲- دعای آن حضرت علیه السلام در خیرات به گناه و طلب توبه از خدای تعالی..... ۸۹
- ۱۳- دعای آن حضرت علیه السلام در حاجت و استن از خدای تعالی..... ۹۸
- ۱۴- دعای آن حضرت علیه السلام هرگاه سستی جدو می رسید یا از ستمکاران ستم می دید..... ۱۰۱
- ۱۵- دعای آن حضرت علیه السلام هرگاه بیمار می شد یا سوره بلیه بدو رو می آورد..... ۱۰۶
- ۱۶- دعا برای امرزش گناهان و طلب عفو از نواقص و عیب عفو از نواقص..... ۱۱۲
- ۱۷- دعا هرگاه نام شیطان برده می شد و آن حضرت از او و آید او پناه به خدا می برد..... ۱۱۹
- ۱۸- دعای آن حضرت علیه السلام هرگاه بلیه ای از او دفع یا حاجت او زود برآورده می شد..... ۱۲۴
- ۱۹- دعای آن حضرت علیه السلام در طلب باران..... ۱۲۷
- ۲۰- دعای آن حضرت علیه السلام در خوی های نیکو و کردارهای پسندیده..... ۱۳۵
- ۲۱- دعای آن حضرت علیه السلام چون پیش آمدی و یاد گناهی او را اندوهگین می کرد..... ۱۴۶
- ۲۲- دعای آن حضرت علیه السلام هنگام سختی و مشقت و دشواری کارها..... ۱۵۴
- ۲۳- دعای آن حضرت علیه السلام چون از خدا تندرستی و توفیق شکرگزاری می طلبید..... ۱۵۸
- ۲۴- دعای آن حضرت علیه السلام برای پدر و مادرش..... ۱۶۴

- ۲۵- دعای آن حضرت علیه السلام درباره فرزنداناش ۱۷۰
- ۲۶- دعای آن حضرت علیه السلام درباره همسایگان و بستگان ۱۷۵
- ۲۷- دعای آن حضرت علیه السلام برای مرزداران ۱۸۲
- ۲۸- دعای آن حضرت علیه السلام چون به خدا پناه می برد ۱۸۹
- ۲۹- دعای آن حضرت علیه السلام چون روزی بر وی تنگ می شد ۱۹۲
- ۳۰- دعای آن حضرت علیه السلام برای ادای دین ۱۹۴
- ۳۱- دعای آن حضرت علیه السلام در ذکر توبه و طلب آن از خدای تعالی ۲۰۰
- ۳۲- دعای آن حضرت علیه السلام پس از نماز شب و اعتراف به تقصیر ۲۱۱
- ۳۳- دعای آن حضرت علیه السلام در هنگام استخاره ۲۱۸
- ۳۴- دعای آن حضرت علیه السلام هرگاه مبتلا می شد یا مبتلایی می دید ۲۲۱
- ۳۵- دعای آن حضرت علیه السلام در رضا به تقدیر الهی ۲۲۳
- ۳۶- دعای آن حضرت علیه السلام چون ابر و برق را می دید و آواز رعد را می شنید ۲۲۵
- ۳۷- دعای آن حضرت علیه السلام در اعتراف به تقصیر از ادای شکر ۲۳۰
- ۳۸- دعا در عذر خواهی از تعالی مرد و کوتاهی در ادای آن و رهایی از آتش ... ۲۳۴
- ۳۹- دعای آن حضرت علیه السلام در "بغض و بخشایش" ۲۳۹
- ۴۰- دعای آن حضرت علیه السلام هنگام شنیدن خبر مرگ کسی ۲۴۳
- ۴۱- دعای آن حضرت علیه السلام در طلب پرده پوشی و حفظ ۲۴۶
- ۴۲- دعای آن حضرت علیه السلام پس از ختم قرآن ۲۵۲
- ۴۳- دعای آن حضرت علیه السلام چون جانب ماه نو می نگریست ۲۶۰
- ۴۴- دعای آن حضرت علیه السلام چون ماه رمضان فرا می رسید ۲۶۷
- ۴۵- دعای آن حضرت علیه السلام در وداع ماه مبارک رمضان ۲۸۰
- ۴۶- دعای آن حضرت علیه السلام پس از نماز عید فطر و جمعه ۲۹۲
- ۴۷- دعای آن حضرت علیه السلام در روز عرفه ۳۱۱
- ۴۸- دعای آن حضرت علیه السلام در روز عید اضحی و روز جمعه ۳۳۷
- ۴۹- دعای آن حضرت علیه السلام در دفع کید دشمن و آزار آنان ۳۴۷
- ۵۰- دعای آن حضرت علیه السلام در ترس از خدا ۳۵۲
- ۵۱- دعای آن حضرت علیه السلام در زاری و نیاز ۳۵۷
- ۵۲- دعای آن حضرت علیه السلام در الحاح به خدای تعالی ۳۶۲
- ۵۳- دعای آن حضرت علیه السلام در تذلل برای خداوند عزوجل ۳۶۷
- ۵۴- دعای آن حضرت علیه السلام در طلب رفع اندوه ۳۶۸



مقدمه مترجم

سپس خداوند را که باب رحمت بگشود و راه طلب بنمود، در آینه دل‌ها جلوه کرد و از دریچه عقول پرتو افکند، عاقان را به تکاپو انداخت، عقول را شیدا ساخت. همه طالب اویند، به سوی او در تک و پویند، سالک رهند و وصال او خواهند:

همه به سبب سرگردان چو پرگار پدید آرنده خود را طلبکار رهند فریب تا آفریدگان را سوی او خواند، شرائع و فرایض بنهاد و تهذیب نفوس تعلیم داد که *قَدْ أَفْهَمْتُ مَنْ رَزَاها* وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّها*

دروغ نامعدود بهار (بهار اکرم علیه السلام) باد و بر آل اطهار که حامل اسرار اویند و اصحاب کبار که ناقل آثار او.

اما بعد، دعا محک ایمان است. راه انسان با خداوند مثنان. هر که او را حاضر و ناظر داند، از مناجات با او روی نگیرد، و هر که قادر مختارش بیند، برای حوایج خویش وسیلتی جز او نگزیند، و آنکه او را شناسد از دیگران نه‌راسد، مهر و لطف او دل مؤمنان را آرامش بخشد، و بخشندگی او جل محیان را رامش دهد.

دوستان خدا از مکالمت با او لذت برند و از رمی غلت سال‌ها افسوس و حسرت خورند، ملالت و افسردگی در دعا، نشان ضلالت و گم‌گشتی است. بزرگان اولیا که عارف به اسرار قلوب بودند و از مشاهده جمال مطلوب محجوب نگشتند، با سوز و گداز، به درگاه بی‌نیاز روی آوردند و آن چه یافتنی بود یافتند، چنان چاشنی بخششان غذای روح آدم و کلمات دلنشینشان کلید فتوح گشت؛ چه، سخن شیرین و کلمات دلنشین از غیر اهل دل صادر نشود و از غیر سالکان راه محبت میسر نگردد.

آن که شوری در دل ندارد، هر چه به تصنع بسازد و به تکلف بپردازد، مانند کسی است که عاشقی ندارد و سرود و غزل نوازد، یا باغ و گلستان را مشاهده نکرده، به وصف طراوت گل سخن آغازد.

ثنا و ستایش و دعا و نیایش، سیر شهودی است و کشف وجودی، راز و نیازی است میان مخلوق و خالق که غیر عاشق صادق بدان راه نیابد، دست بحث و جدل از

دامن آن کوتاه است «و هو یدرک ولا یوصف». از این جهت آنچه غیر از ائمه دین مبین صلوات الله علیهم اجمعین یا از بزرگان و مشایخ عرفای اهل یقین که در سلوک پیروی ائمه علیهم السلام کردند و روایت شده است، آن لطف و طراوت و چاشنی و حلاوت که گفتار آنان دارد، ندارد.

جماعتی از علمای ما در شرایط و احکام و قوائد و نتایج دعا، کتاب مستقل تألیف کردند و علمی مستقل تدوین نمودند و در اسرار و دقایق آن، به ادله عقلی و نقلی تمسک کردند، و راستی باید چنان کرد.

طلاب علوم دینی که عمر خود را در اصول دین و فروع و مقدمات آن صرف می‌کنند، ثابته است چندی هم به علم دعا بپردازند، و یکی از بهترین کتب این علم را به دقت و حمق نزد استاد بخوانند و اصول آن را به طور علمی فراگیرند، و آن را دون شأن خود نشر دهند. «عده الداعی» تألیف فقیه متبحر محقق، احمد بن فهد حلی که دانستن مباحث آن بقایا از بسیاری مباحث متداوله مفیدتر است. در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است: «الخشیة میراث العلم و العلم شعاع المعرفة و قلب الایمان و من لم یخش الله لم یکن عالماً» آن که از ترس خدا محروم باشد عالم نیست.

و هم در آن کتاب است که خداوند به اوود و وحی فرستاد: هر بنده‌ای که به علم خود عمل نکند، از میان هفتاد گونه عقوبت است. نه به او چشمانم کمترینش آن بود که لذت مناجات را از دل او بیرون برم.

و خود ابن فهد گوید: علم عبارت از حفظ مسائل و تبحر بحث و دلائل نیست، بلکه علم آن است که بر ترس بنده از خدا بیفزاید و او را در توحید و اخلاص چابک سازد و در تحصیل لذایذ بی رغبت گرداند، و از این روایات معلوم شد که بدین عبادت ممکن نباشد.

در حالات ابو علی سینا آورده‌اند که چون مسئله‌ای بر وی مشکل می‌شد، به اعتکاف و دعا توسل می‌جست و حل آن را از خدا می‌خواست که به او الهام فرماید. و هم در کتاب عده الداعی در ترغیب به دعا گوید: هم عقل دها را الزام فرماید و هم نقل، اما عقل، چون دفع ضرر محتمل واجب است و به دعا این مقصود حاصل شود و نقل چون در قرآن کریم بدان امر شده است و ترک آن را استکبار نامیده و بر آن تحویف کرده است: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ». و نیز فرمود: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِلَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» و دیگری در وجوب ذکر بدین آیت احتجاج فرموده: «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ» و نیز

«وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ».

حکمای الهی در سزاستجاب دعا تحقیقات دارند و چنان که جهال پندارند آن را مخالف سنت جاریه الهی ندانند و دعا را از اسباب مؤثره خارج نشمارند. شیخ الرئيس ابو علی سینا در اواخر اشارات «گوید: شاید تو را از عارفان خبری رسد بر خلاف عادت و آن را تکذیب کنی، چنان که گویند: عارفی برای مردم [نماز] استسقا کرد و باران آمد، یا از خدا شفا خواست و شفا یافتند، یا بر آنها نفرین کرد، به زمین فرو رفتند، یا گرفتار زلزله شدند، یا به سبب دیگر هلاک گشتند، یا برای آنها دعا کرد، مرض عام و مرگ و سیل و طوفان از آنها دفع شد، یا حیوان درنده‌ای رام آنها گشت، یا مرغی از ایشان نرود. و مانند اینها که نمی‌توان انکار کرد. پس توقف کن در تکذیب و شتاب منمائی که سراپا این را در طبیعت اسبابی است و شاید من بتوانم چیزی از آن برای تو بیان کنم. (انتهی)

پس ای خاندانه عزیز! هر که هستی مبدا به تقلید از جهال، مقام ولایت بزرگان را انار کنی و عصای ابرار را در ماده کائنات از خرافات شماری و امامت را بر صفحه قلب ائمه دین عظیمه السلام چون نقش عرضی پنداری که ره چه از راه گوش فراگرفتند، از حفظ کردن آن به یاد داشتند، بکه چنان دان که روح ولایت با نفوس آنان درآمیخته است و آنها ذاتاً فوق انسانی سایر افراد بشرند.

چنان که ارسطو و ابوعلی سینا در عقول امروالقیس و سعدی در ذوق و طبع ذاتاً از دیگران ممتاز بودند، همچنان انبیا و ارباب به روح ولایت که عبارت از رابطه و اتصال میان آنان و خالق است، به تصرف در موجودات قاده گشتند، به دعا و توجه و بحول الله و قوته، چنان که فرمود: «وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَابْرِئُ الْيَاذَنِي وَتُحْيِي الْمَوْتَى يَا ذِي الْعَرْشِ» چنان که ابراء و احیاء به عیسی علیه السلام داد، نه از خود او، بلکه به اذن پروردگار.

رابطه میان همه مردم و خداوند هست، اما نه به گونه‌ای که همه صرف کنند، بلکه هر کس به قدر همت خویش و حسن ظن به خداوند رفعت اعتقاد و شدت توجه، حاجت از خدای خواهد، خداوند حاجت او را برآورد.

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد آن مرد بدگمان و سست اعتقاد که توجهی به رابطه با حق ندارد، از خدای چیزی نمی‌خواهد تا مستجاب گردد، و سالبه به انتقاء موضوع است.

در انجیل آمده است که عیسی به حوریون گفت: اگر از روی اعتقاد از خدای بخواهید تواند این کوه‌ها را از جای برکنید. در حدیث سیف بن عمیره است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: چون خدای را خوانی به دل روی بدو کن و هم ابن فهد رحمه الله از آن حضرت روایت کند: هر که خواهد منزلت خویش را نزد خدای داند،

بنگردد که منزلت خدای تعالی نزد او چگونه است، که خدای تعالی بنده را بدان منزلت قرار می‌دهد که بنده خدای را.

و هم در آن کتاب است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام هر که آرزوی چیزی کند و خداوند بدان راضی باشد، از این جهان بیرون نرود تا آرزوی آن برآید. و نیز فرمود: چون دعا کنی حاجت خود را بر در آماده بین و از عثمان بن عیسی روایت کند که به آن حضرت گفت: دو آیت در قرآن است که هر چه جستم حقیقت آن را درنیافتم، فرمود: آن دو چیست؟ گفت: «اذْعُرْنِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ» او را خواندیم و اجابت ندیدم، فرمود: آیا پنداری که خداوند خلف وعده کند؟ گفتیم: نه، فرمود: پس از چه جهت اجابت نکند؟ گفتیم: نمی. پس آن حضرت فرمود: من به تو خبر دهم که هر کس فرمان خدا برد و خدای را از او شایسته بخواند، خدای اجابت او کند، گفتیم: راه دعا چیست؟ به سیاست خداوند آغار کنی و نه استغاثه او را به یاد آوری و شکر او بگذاری، آن گاه درود بر نبی صلی الله علیه و آله و آل او فرستی و گناهان خویش برشماری و به آنها اقرار کنی و آمرزش خواهی این راه دعا در این است، آن گاه فرمود: آیت دیگر کدام است؟ گفتیم: قول الله عز و جل: «وَمَا تَنْقُضُ مِنْ شَيْءٍ فَاِنَّهُ يُخْلَفُ» ابی آخر الحديث.

در روایت از حضرت علی بن الحسین علیه السلام آورده است، در اقسام ذنوب که فرمود: آن گناهان که دعا را رد می‌کند و مانع اجابت می‌شود: نیت زشت است و ناپاکی سرشت و نفاق با برادران و باور نداشتن استعجاب دعا، در پرداختن نماز واجب از وقت، و در همین روایت، انواع دیگر گناهان را تفسیر کرده است که بعضی در دعای کمیل نیز وارد است.

مناسب آمد چند جمله از آن را در اینجا نقل کنیم. در «تغییر النعم» فرمود: آن گناهان که نعمت‌ها را تغییر می‌دهد، ستم کردن بر مردم است و ترک عادت نیکو و احسان، و کفران نعمت و شکر ناکردن. و در «تنزل النعم» یکی از گناهانی که نعمت می‌بارد، فرمود: آن که خدا را شناسد و نافرمانی او کند و دیگر خویش را، بهر از دیگران دانستن و آنان را استهزا کردن؛ و گناهانی که پرده می‌درد «تهتک العصب» سراب خدن و قمار باختن و به کارهای مضحک پرداختن و لغو و مزاح کردن و عیوب مردم گفتن و با مردم ناصالح هم‌نشین شدن؛ و آن گناهان که بلا می‌آورد، به داد بیچارگان نارسیدن و کمک مظلوم ناکردن و امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردن. «والذنوب التي تقطع الرجاء» آن گناهان که امید را قطع می‌کند، یأس از رحمت خداوند و نومیدی از بخشایش او و به غیر خداوند اعتماد کردن و وعده او را دروغ شمردن است، و آن گناهان که باران را باز می‌دارد، آن است که قضات در احکام خویش عدل نکنند، و دیگر شهادت دروغ گفتن و شهادت حق را پنهان داشتن، و زکات و قرض ندادن، و از

عاریت دادن اسباب خانه دریغ داشتن، و با تهیدستان و نیازمندان دل سختی نمودن و بر کودک بی پدر و زن بی شوهر، ستم کردن و گدا را راندن و شبانه از در خانه بازگردانیدن، نعوذ بالله من ذلک بلطفه و کرمه. (انتهی ملخصاً)

باری اولیای خدا یعنی ائمه دین، در مقام ولایت و اتصال و قرب الهی، از هر چیز که در آن عالم است یا خبر بودند و بر هر چیز به قدرت او قادر، و دعای آنان هر چه می‌خواستند مستجاب می‌شود و دیگران که مقام ولایت ندارند، شاید کم و بیش از آن عالم معنی بی نصیب نباشند. گاهی در عالم رؤیا به وجهی مظنون و مبهم از آن عالم آگاه می‌گردند و خوابی قابل تعبیر بینند و دعای آنان در جزئیات مستجاب شود اما اولیای خدا اسم اعظم دارند و هر چه بخواهند همان واقع شود و هر چه بینند، به وجه علم و روشن و مفصل بینند، چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام بسیاری از اخبار آینده را بیان کرد و در کتابهای پیش از وقوع نوشتند و سال‌ها پس از تألیف کتاب، آن قضایا واقع شد، مانند خبر از آمدن هلاکو که پیش از او در نهج البلاغه ثبت افتاد. و مثل آن که در مروج الذهب که در حدود سال سیصد هجری تألیف شده است، سیصد و پنجاه سال پیش از انقراض خلافت عباسی، از ابوبکر بن عیاش روایت می‌کند: در اواخر مائه دوم که چون هارون الرشید از سفر حج باز آمد، ابوبکر در مسجد کوفه گفت: پس از هارون کسی از ملوک بنی العباس به حج موفق نگردد، کسی گفت: یا بابکر این را به نجوم و هوم گویی یا وحی؟ گفت: به وحی گویم! رای پرسید: وحی بر خود شما آمد؟ ابوبکر گفت: نه وحی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و این مرد مقتول در این مکان خبر داد و اشارت به مقتل امیرالمؤمنین علیه السلام کرد.

اکنون بنگر چنین خبری که به قرائن تاریخی، باورکردنی نیست، چگونه ابوبکر بن عیاش که از همد زهاد و اعلم قراء زمان خود بود، قطع یقین گفت، پانصد سال پیش از انقراض بنی العباس و سیصد و پنجاه سال پیش از آن، در کتاب‌ها نوشتند. اما این که باورکردنی نیست، چون تعقل نمی‌شود، در این مدت کسانی که خود را جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌دانند و دولت آنها به تمام معنی دینی و سیاسی بوده است، به یکی از فرایض که شعار دین مبین است، موفق نگردند و راستی نشان شد که پس از هارون هیچ خلیفهای نتوانست به حج رود و امثال این در اخبار غیبت ائمه علیهم السلام بسیار باشد. ائمه این گونه با عالم غیب رابطه داشتند، هزاران برابر بیش از آن چه برای دیگران میسر است اجابت دعای آنان نیز هزاران برابر بیش از آن بود که ما توقع استجاب از خدا داریم. و اگر ما عین عبارت آنها را بخوانیم و دعا‌های مستجاب شده آنها را تکرار کنیم، امید اجابت به حرمت ائمه دین بیشتر است. والله الهادی الی سبیل الرشاد و مجیب دعوات العباد.

اما چنان چه گفتیم شرط بزرگ دعا، حسن ظن به خداوند و توجه قلب و خضوع و خشوع است و اگر کسی در خویش فتوری بیند، باید به علاج روحانی، بیماری خویش را بهمودی بخشد چنان که در روایت سعید بن یسار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رغبت «چنین است و باطن کف دست سوی آسمان نمود، و «رهبت» چنین است، پشت دست جانب آسمان کرد و «تضرع» چنین است و انگشتان را به راست و چپ حرکت داد.

«تبتل» چنین است و انگشتان را یک بار بالا برد و بار دیگر پایین آورد، «ابتهاال» چنین است و دست‌ها را کشیده مقابل روی نگاه داشت و فرمود: ابتهاال منما تا اشک تو روان گردد (انتهی).

پس آن که امام علیه السلام فرمود: حالات نفسانی، در ظاهر اعضا آثاری دارد که انیت آن معلوم است و علت آن سحر و جادو، چنان که از حرکات جوارح مردم توان دریافت که در قلب آنها چیست و صور خزان و نقاشان استاد، بر این امور واقفند و هر چه ماهرتر باشند، بهتر بکار می‌برند. ترس رنگ از رخساره می‌پرد و چشم از حدقه بیرون می‌جهد و از آن جانب که می‌نرسد، دست فرا می‌داری و روی می‌گردانی و در تأسف و تحسّر سر را به راست و چپ حرکت می‌دهی و در تعجب ابروها را بالا می‌بری و چین به پیشانی می‌افکنی و سر به زیر می‌اندازی و چون بر رازی آگاه شدی و چیزی پوشیده را دریافتی، سر را به بالا و پایین حرکت می‌دهی و می‌کذا.

و امام علیه السلام آن حالت نفسانی که در توجه به خالق معتبر است نام برد و علائم ظاهری آن را بیان فرمود که اگر کسی در این حالات بود، باشد به این حرکات آن را در خود ایجاد کند، هم چنان که اگر ابتدا تضرع و خشیت در قلب ظاهر شود، نوعی آثار و نشانه‌ها در بدن پدید آید، همچنین به آن حرکات که امام علیه السلام فرموده، چون مکرر شود، هم این حالات تضرع و خشیت در قلب پدید آید. والله اعلم و این معنی را در حواشی ارشاد گفته‌ایم.

دعای ملحون و غیر مأثور

خواندن دعایی که از امام منقول نباشد حرام نیست، خواه انسان از خود بسازد، یا ساخته‌های دیگران را بخواند و هر دعا که به طریق ضعیف و اسناد سست روایت کنند، به قصد قربت مطلق توان خواند، نه به قصد ورود و خصوصیت، و آن ثواب که برای دعا مذکور است، به خواننده آن می‌دهند، هر چند واقعاً از معصوم نباشد این معنی هم در روایات شیعه آمده است و هم در روایات اهل سنت.

اما آنکه عبارتش از جهت عربیت غلط است، در روایت حضرت امام جواد علیه السلام

مروی است که فرمود: از میان دو مرد که در دین و فضائل برابر باشند، برتر نزد خداوند آن باشد که در علم ماهرتر بود، راوی گفت گفتیم: فدای تو شوم، فضل ادیب را نزد مردم دانستم که در مجالس و مجامع او را گرامی دارند، اما نزد خدای تعالی چگونه است؟ فرمود: چون ادیب قرآن را چنان که نازل شده است می خواند و دعا را هم لحن نمی آورد و غلط نمی خواند و دعای ملحون سوی خداوند تعالی بالا نرود. (انتهی)

گویا مراد از بالا رفتن دعا سوی خداوند، غیر از استجاب و ثواب است، قبول و پسندیده بودن و کمال و مرتبت داشتن، اجری دارد زاید بر اصل دعا، و ابن فهد حلی رحمه الله گوید: کلام امام علیه السلام در بیان مدح و فضیلت است، نه اشتراط و توقف.

لحن آیه الله مرعشی نجفی

از فواید حاشیه «تبحر جامع فنون العلم سیدالعلماء المحققین حضرت مستطاب حجة الاسلام آیه الله الحاج سید شهاب الدین المرعشی النجفی ادام الله ایام افاضاته و متع الله المسمین» بطول بقائه تیمناً و تبرکاً و تکثیراً للفائده، در این مقدمه ثبت افتاد: قال مدّ ظلّه: «و اعلم انی اشتهرت بالکامله لانها نسختان: الصغری تقرب من نصف هذه و هی عند الزیاده رسیده هی الکبری».

باید دانست که این صهیفه امامام گفتند، چون دو نسخه است، یکی خردتر، نزدیک به نصف این نسخه که در دست ما است و آن نزد زیدیه معروف است و این نسخه که ما داریم نسخه یزرگتر است.

و منها قوله مدّ ظلّه: «اختلف فی قائل حدث» قال «محقق الداماد انه عمید الرؤساء هیه الله و قال شیخنا البهائی انه ابن سکون و علی بن عمر المحشین انه الشیخ نجم الدین جعفر بن محمد بن نما و عن آخر انه الشیخ عربی بن مسافر و عن آخر انه فحل الفقها ابن ادريس و قيل غیر هذا و علی ای حال فکل من النماة العلماء».

اختلاف است که گوینده «حدثنا» در اول صهیفه که بود؟ محقق داد گفت: وی عمیدالرؤساء هیه الله است و شیخ بهائی گفت: ابن سکون است و یکی از محشین نقل کرده اند که وی شیخ نجم الدین جعفر بن محمد بن نما است و از دیگری نقل است که او شیخ عربی بن مسافر و از دیگری که فقیه بزرگ محمد بن ادريس است و اقوال دیگر هم گفته اند، به هر حال همه از ثقات و بزرگانند.

شروح و حواشی و کتب متعلقه به صهیفه

۱- حاشیه فیلسوف الاسلام، المحقق الداماد الحسینی المرعشی.

۲- حاشیه العلامة المکثر، الفیض الکاشانی.

۳- حاشیه العلامة فی جل العلوم شیخنا البهائی، سماها الحدیقة الهلالية فی رح

الدعاء الثالث و الاربعين من الصحيفة المباركة.

٤- رياض العابدين، للعلامة بديع الزمان القهقائي، الشهير بالبديع الهرندی و كان شيخ الاسلام ببلدة يزد و من تلاميذ شيخنا البهائي.

٥- شرح المولى محمد صالح بن محمد باقر القزويني الروغني.

٦- شرح المولى محمد سليم الرازي، من تلاميذ سلطان العلماء علاء الدين السيد حسين الحسيني المرعشي الشهير و قد فرغ منه ١٠٦٩.

٧- شرح الشيخ علي الصغير بن الشيخ زين الدين بن محمد بن صاحب المعالم، صاحب الحاشية على الكافي، التي فرغ منها سنة ١٠٨٥ و هو ابن أخ الشيخ علي صاحب الحاشية على شرح اللمعة.

٨- شرح رياض السالكين، للعلامة السيد عليخان الحسيني المدني.

٩- شرح صاحب رياض العلماء مولانا العلامة الميرزا عبدالله افندي.

١٠- شرح السيد محسن الصنعاني الزيدي، من علماء القرن الثالث عشر.

١١- شرح السيد محمد بن الشامي الزيدي.

١٢- شرح السيد جمال الدين الكوكباني الزيدي، المتوفى ١٣٣٩.

١٣- شرح ابن فتاح الريزي.

١٤- شرح العلامة الاستاذ امير محمد علم الجهاردهي الجيلاني النجفي، المتوفى ١٣٣٤.

١٥- شرح العلامة الميرزا جمال الدين محمد بن محمد رضا القمي المشهدي ابن

اسماعيل بن جمال الدين، صاحب تفسير كنز الدقائق، عن صاحب البحار.

١٦- شرح العلامة المير هاشم الحسيني القمي، من علماء اواخر الصفوية.

١٧- شرح العلامة السيد نصيري الحسيني المرعشي النجفي.

١٨- شرح الكفعمي الشهير.

١٩- حاشية العلامة المولى محمد طاهر القمي شيخ الاسلام ابن المولى محمد

حسين الشيرازي، المتوفى ١٠٩٨.

٢٠- حاشية العلامة الطريحي، صاحب مجمع البحرين، المتوفى ١٠٨٥.

٢١- حاشية العلامة السيد شرف الدين الشولستاني الحسيني النجفي، شيخ

العلامة المجلسي.

٢٢- حاشية العلامة الشيخ حسين بن عبدالصمد، والد شيخنا البهائي.

٢٣- حاشية المولى مهدي البنابي التبريزي، نزيل كربلا، من تلاميذ شيخنا

الانصاري، ادركته و قد طعن في السن فاستجرت عنه تيمناً و تبركاً و كان يقول اني اروي عن الشيخ و هو عن المولى محمد سعيد القرجه داغي الدينوري و هو عن

الوحيدفان كان كذلك فهو اعلى طريق الى الوحيه البهيهانى فى هذاالعصر، و له شرح على خطبة مولاتنا الزهراء.

۲۴- حاشية السيد عبدالله حفيد سيدنا الجزائرى، المتوفى ۱۱۷۳.

۲۵- حاشية السيد بهاءالدين محمد المختارى النائينى.

۲۶- شرح المولى محمد، الشهير بالمولى عبدالباقى.

۲۷- شرح العلامة السيد افصح الدين الشيرازى لنجفى، صاحب شرح نهج البلاغه.

۲۸- شرح العلامة الآخوند ملا حبيب الله الكاشانى.

۲۹- زهار اللطيفة فى شرح مفردات الصحيفة، للعلامة السيد محمد رضا العرجى.

۳۰- شرح المفتى السيد محمد عباس التستري الهندى المتوفى سنة ۱۳۰۶.

۳۱- شرح آق حسين بن الحسن الديلمانى الجيلانى.

۳۲- اب حرة، هو تفسير الكواشى هو مفق الدين ابوالعباس أحمد بن يوسف بن حسن بن رافع بن حسن بن ودان العباس الشيبانى الموصلى، المتوفى سنة ۶۸۰، المخطوط فى كتب المشرك فى جازئين.

وللصحيفة ملحقات، منها ادية التى الحقها العلامة لمجلسى من رواية الكفعمى و شيخ الطائفة.

اسناد صحيفه شريفه

بسيارى از علماء گویند: صحيفه شريفه از كتب شهيره و متواتره است كه حاجت به اسناد ندارد، اما البته تواتر هيچ كتابى مانند تواتر قرآن كريم نيست، چون همه الفاظ و حروف قرآن، بلكه حركات و اعراب آن نيز متواتر است و ان عزابت و توجه كه به ضبط قرآن بود از اول ظهور اسلام تاكون، به هيچ كتاب دست نرسيده. مثلاً معلوم است در چند موضع قرآن حرف تاء رمانند سنت و رحمت متصل نشد و در چند جا منفصل و يك جا «شى» را به الف نوشتندشاي. الى غير ذلك و ... كونه تواتر در غير قرآن كريم متوقع نباشد.

نسخ صحيفه در الفاظ و عبارات و زياده و نقصان و تقديم و تاخير كلمات، اختلاف بسيار دارد و هيچ يك قاذح در تواتر اجمالى آن نيست، با اين حال تبيناً و تبركاً ذكر اسناد بايد كرد تا از ارسال بيرون آيد و به مسانيد پيوندد و چون سلسله اجازات، نوعاً به شيخ شهيد محمد بن مكى رحمه الله منتهى مى شود،

سلسله اسناد تا شيخ معظم كه مشتمل بر شيخ بهاءالدين عاملى و سيد محمد

باقر داماد و فیض کاشانی و سید علیخان رحمة الله باشد، ذکر می‌کنیم، چون از حواشی آنان بسیار اقتباس کردیم:

این بنده ابوالحسن بن محمد بن غلامحسین الطهرانی روایت می‌کنم: صحیفه مبارکه و سایر اخبار و روایات معصومین علیهم السلام را از شیخ عالم فقه محدث رجالی ماهر متتبع حفظة المتأخرین الحاج میرزا حسین النوری رحمة الله، از عالم متفقه متبحر جامع العلوم العقلية و النقلية الشيخ عبدالحسین الطهرانی رحمة الله، از استاد الفقهاء المتأخرین الشيخ محمد حسن صاحب الجواهر رحمة الله، از سید فقیه متبحر السید جوادالعاملی صاحب مفتاح الکرامة، از شیخ الاصولیین المشهور بالوحید آقا محمد باقر البهبهانی، از والدش محمد اکمل، از محدث بارع متبحر محمد باقر المجلسی رحمة الله، از سید ادیب لغوی فاضل و حکیم کامل جامع الفضایل السید علیخان الدبئی الهمندی شیرازی رحمة الله صاحب الشرح، از شیخ فاضل شیخ جعفر بن کمال الدین بحرانی از شیخ فاضل الشیخ حسام الدین الحلبی، از شیخ اجل المجتهدین و بزرگ العرفان و یقین الشیخ بهاءالدین محمد العاملی رحمة الله.

و هم به روایت محمد بن علی، از عالم جامع بین العقل و العرفان و النقل والوجدان والروایة مولانا محمد محسن الفاضل الکاشانی قدس سره، از استاد حکماء و الفلاسفة المتألهین محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی قدس سره، از شیخ محقق بهاءالدین عاملی، از والدش عالم ارفع حسین بن عبدالصمد الحارثی العاملی، از سید حسین بن جعفر حسینی کرکی، از شیخ حائری علی بن عبدالعالی میسی، از شیخ امام شمس الدین الجزینی المعروف به ابن المؤمن، از شیخ ضیاءالدین علی بن السعید شمس الدین محمد بن مکی المعروف بالشهید.

و نیز صدرالمتألهین شیرازی قدس سره روایت می‌کنم: سید محقق اعلم المتأخرین جامع فضائل المتقدمین سید محمد باقر داماد قدس سره از شیخ عالم فقیه متبحر عبدالعالی بن علی الکرکی، از پدرش شیخ محقق مروج المغانم، علی بن عبدالعالی کرکی، از شیخ علی بن هلال جزایری، از شیخ فقیه زاهد ابن مهدی الحلّی، از شیخ فاضل مقداد السیوری عن مشایخه الی الائمة المعصومین علیهم السلام.

مقدمه صحیفه

سجادیه

بسم الله الرحمن الرحيم

حدیث کرد^(۱) ما را سید بزرگوار نجم الدین بهاء الشرف ابوالحسن محمد ابن حسن ابن احمد بن علی بن محمد بن عمر بن یحیی العلوی الحسینی^(۲) گفت: خبر داد ما را شیخ سعید ابو عبدالله محمد بن احمد بن شهریار خزینه دار مولانا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب^(۳) در ماه ربیع الاول سال پانصد و شانزده، بر او می خواندند و من می شنیدم.

گفت: شنیدم آن را هنگام قرائت بر شیخ صدوق ابی منصور محمد ابن محمد بن احمد بن عبدالله بن عکبری المعذل^(۴) از ابی المفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی^(۵)، گفت: حدیث کرد مرا شریف ابو عبدالله جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن ابن جعفر بن حسن بن امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب^(۶) گفت: حدیث کرد مرا عبدالله بن عمر بن ابی طالب زیارت به سال دویست و شصت و پنج^(۷)، گفت:

۱- ناقل حدیث از سید نجم الدین به قول بعضی علما علی بن سکون است و به قول بعضی عمیر الرؤساء هبة الله بن حامد و هر دو از بزرگان علمای امامیه و گویند: علی بن سکون از حسن بن محمد بن اسماعیل بن اشناس بزاد از محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی روایت کرده است نه از نجم الدین؛ والله اعلم.

۲- این سید از اولاد زید بن علی بن الحسین^(۸) است رحمانی رجالی ذکر او نکرده اند، اما محمد بن احمد بن شهریار راسخ منتخب الدین در فهرست خود آورده و او ماد شیخ ابو جعفر طوسی است و از او فرزندی دارد به نام ابی طالب حمزة بن محمد بن احمد بن شهریار.

۳- عکبری به الف قریه است در ده فرسخی شمال بغداد و عکبری به عسکری بدانجا است و معذل کسی است که او را عادل شمرده باشند، وفاتش در ۴۷۲ است و سماعی در اسباب ذکر او کرده و از او روایت دارد.

۴- شیبانی نزد علمای رجال ضعیف است، او را به وضع حدیث و نقل منکرات متهم داشته اند.

۵- این سید شریف از بزرگان و موثقین علما است، وفاتش در سال ۳۰۸ است و روایت ابوالفضل از سید و روایت عکبری از شیبانی بلاواسطه با طول زمان عجیب می نماید، چون میان وفات عکبری و وفات سید صد و شصت و چهار سال است، اما ضعف اسناد در این روایت قاذح نیست، با این که شیخ و نجاشی صحیفه را به اسناد دیگر روایت کرده اند و تسامح در ادله سنن و مشروعیات هر گونه دعا به هر لفظ از هر کس ما را از تدقیق در اسناد بی نیاز می سازد و صحیفه خود مشهور بوده است.

۶- میان دو تاریخ مذکور در اسناد ۲۵۱ سال است و روات در این مدت سه تن عکبری و شیبانی و شریف ابو عبدالله اند. عکبری در ۴۷۲ وفات یافت و ناچار پس از سه چهارصد از شیبانی روایت کرده

حدیث کرد مرا خال من علی بن نعمان اعلم، گفت: حدیث کرد مرا عمیر بن متوکل الثقفی البلخی از پدرش متوکل بن هارون^(۱)، گفت: دیدم یحیی بن یزید بن علی^(ع) را، پس از کشته شدن پدرش به خراسان می‌رفت. بر او سلام کردم، پرسید: از کجا می‌آیی؟ گفتم: از حج، از کسان و پسر عمان خویش که در مدینه‌اند حال ببرسید و در سؤال از حال جعفر بن محمد^(ع) مبالغه کرد، خبر او و ایشان را گفتم و اندوه آنان را در مصیبت پدرش زید بن علی بیان کردم، یحیی گفت عم من محمد بن علی باقر^(ع) پدرم را به ترک خروج می‌فرمود^(۲) و خبر داده بود که اگر از مدینه بیرون رود کارش به کجا کشد، آیا پسر عم من جعفر بن محمد^(ع) را دیدار کردی؟ گفتم: آری، گفت: آیا شنیدی درباره من سخنی به زبان آرد. گفتم: آری، گفت: چه فرمود؟ گفتم: فدای تو شوم دست ندارم آن چه از او شنیدم پیش روی شما بگویم. تبسمی کرد و گفت: آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ هر چه شنیدی باز گوی. گفتم: شنیدم که می‌فرمود: تو را می‌کشند و به دار می‌آویزند، چنان که پدرت را کشتند و به دار آویختند. رنگ رویش بگردید و گفت «يَمُوتُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» یعنی خدای هر چه را خواهد محو می‌کند و هر چه را خواهد اثبات می‌کند و کتاب بزرگ نزد اوست^(۳). ای

است و شیبانی پس از چهارصد زنده بود شرف ابو عبدالله در سال ۳۰۸ وفات یافت و اگر شیبانی او را هنگام مرگ ملاقات کرده و از او حدیث ترا گرفته و به من عقل و تمیز رسیده، باید پیش از سنه سیصد تولد یافته و عمرش از صد سال افزون باشد و شاید عکبری به واسطه از شیبانی نقل کرده است و واسطه در اسناد مذکور نیست، و به هر حال عبدالله بن عمر مجهول است و خال او علی بن نعمان مؤثق از اصحاب امام رضا^(ع) و اعلم لب باد شکایه را می‌بیند.

۱- متوکل بن هارون در کتب رجال مذکور نیست و شیخ طوسی و جاثلیق^(ع) جمهما الله متوکل بن عمیر بن متوکل گفته‌اند و البته نسخ صحیفه که نزد آن دو شیخ بررسار بود و معتبرتر از این است که ما داریم، چون آنها صحیفه را به روایت دیگر نقل می‌کردند که ابوالحسن^(ع) ثبانی^(ع) آن نیست، بلکه تلعه‌گیری از ابن اخی طاهر از محمد بن مطهر از پدرش از متوکل بن زید روایت کرده است و در مورد اختلاف، اعتماد بر نسخه آنها است.

۲- خروج زید در سال ۱۲۱ هفت سال پس از رحلت امام محمد باقر^(ع) است و اگر حدیث منقول از یحیی حقیقه از او باشد باید حمل بر آن کرد که زید سالها پیش از خروج اندیشه آن را داشت و حضرت امام محمد باقر^(ع) قصد او را می‌دانست و منع می‌کرد.

۳- مقصود یحیی بن زید آن است که خداوند مقدرات را تغییر می‌دهد شاید کشته شدن من نیز از آن مقدرات باشد که تغییر کند و این تغییر را در اصطلاح اهل کلام بدا می‌گویند و در مذهب ما بدا به معنی حقیقی که پشیمانی و تغییر رأی است درباره خداوند جایز نیست و اگر گاهی لفظ بدا اطلاق کنند مانند لفظ غضب و رضا و تأسف و رجاء باید کرد، و ما شرح آن را در حاشیه وافق گفته‌ایم. غضب خداوند آن است که با دشمنان معاند مانند رفتار می‌کند و رضای او آن که با دوستان مانند مردم

متوکل، خدای عزوجل این امر را به ما تأکید فرمود: و به ما هم دانش داد و هم شمشیر، هر دو با هم و عموزادگان ما را دانش داد و پس گفتیم: فدای تو شوم مردم را می بینم به پسر عم تو جعفر علیه السلام راغب ترند از تو و پدرت. گفت: عم من محمد بن علی و پسرش جعفر علیه السلام مردم را به زندگی می خوانند و ما آنها را به مرگ می خوانیم. گفتیم: یابن الرسول الله، آیا آنها داناترند یا شما؟ زمانی سر به زیر افکند، آنگاه سر برآورد و گفت: همه ما داناییم الا آن که هر چه ما می دانیم ایشان می دانند و هر چه آنها می دانند ما نمی دانیم و آن گاه گفت: آیا از گفته های پسر عم من جعفر چیزی نوشتی؟ گفتیم: آری، گفت: به من باز نمای! مسائلی چند که نوشته بودم بیرون آوردم. از جمله دعای بود که حضرت ابو عبدالله علیه السلام بر من املا فرموده، و گفت: پدرش محمد بن علی علیه السلام بر او املا کرده است و از دعاهای علی بن الحسین علیه السلام است از صحیفه کامله. بخیی در آن دعا نگرست از اول تا آخر و گفت: آیا اذن می دهی از آن نسخه برگیرم، گفتم: یابن رسول الله این چیزی است از ناحیت شما به ما رسیده است، آیا برای آن اذن میدی؟ پس فرمود: اکنون صحیفه ای از دعای کامل برای تو بیرون آرم که پدرم از پدرش فراگرفت و مرا فرمود نگاه دارم و به غیر اهل نسپارم، عمیر گفت: پدرم گفت: برخاستم و همراه را بوسه دادم و گفتیم: یابن رسول الله دین من دوستی و طاعت شما است و ما را از زنده ام پس از مرگ سعادت مند گرداند. پس آن صفحه کاغذ را به من داد. بودم سوی غلامی که همراه او بود افکند

خشنود عمل می فرماید، همچنین در تأویل بها گوییم: بیمار مشرف بر موت مثلاً که صدقه دهد و بلا از او رفع گردد، رفتار خداوند درباره او شبیه کسی است که اراده اش تغییر کرده و از رأی اول برگشته و اگر نه خداوند می داند که بیمار صدقه خواهد داد و نخواهد داد. مردم علم خدا درباره او به زنده ماندن تعلق گرفته است، و در روایات بسیار آمده است که خداوند چون انبیا را بیدار کرده برای پیغمبران و اولیای خود بیان کند آن را تغییر نمی دهد چون موجب تکذیب آنان و سستی معارف مردم می گردد و این روایات معتبر و موافق اصول مذهب است. و در روایات ضعیفی آمده است که در آن چه امام و پیغمبر خبر دهند هم شاید بدا واقع شود و گروهی گفته اند: این گونه اخبار که بر خلاف واقع می شود به علت آن است که نفس امام و پیغمبر به عالم محور و اثبات متصل می شود که هر چه در آنجا هست قابل تغییر است و اگر به عالم لوح محفوظ متصل شود آن چه در یابد قابل تغییر نیست و به تعبیر شرعی باید گفت: فرشتگان عالم محور و اثبات خبر صحیح از امور آینده ندارند و بر حسب ظواهر اسباب هر چه بفهمند الهام می کنند. از طرف همین فرشتگان به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام الهام شد یا وحی رسید که اسماعیل امام بعد از آن حضرت علیه السلام از آن حضرت علیه السلام است و او اصحاب را خبر داد، اما این فرشته بر حسب ظاهر چنین فهمیده بود و نمی دانست اسماعیل قبل از آن حضرت وفات می کند از این جهت فرمود درباره اسماعیل بدا شد، و به نظر من این سخن صحیح نیست.

و گفت: این دعا را به خطی روشن و نیکو بنویس و بر من عرضه دار، شاید آن را بر کنم که آن را از جعفر حفظه الله می خواستم و به من نمی داد.

متوکل گفت: من از کرده پشیمان شدم و ندانستم چه کنم و حضرت ابی عبدالله علیه السلام پیش از این فرمود آن را به کسی ندهم^(۱). آنگاه یحیی صندوقچه ای خواست، آوردند و از آن صحیفه ای قفل کرده و مهر زده بیرون آورد^(۲) و در مهر آن نگریست و بوسید و بگریست و مهر را بشکست و قفل را بگشود و صحیفه را باز کرد و بر دیده نهاد و بر روی کشید و گفت: ای متوکل به خدا سوگند، اگر گفته پسر عمم نبود که گفتی ن کشته و به دار آویخته می شوم، این صحیفه را به تو نمی دادم و بر آن بخل می کردم. لکن من می دانم که گفتار او راست است، از پدران ما به او رسیده و به زودی سخن او درست آید و ترسیدم چنین علم به دست بنی امیه افتد و پنهان کنند و در خزائن خود نگاه دارند، پس آن را بگیر و مرا از اندیشه آن آسوده ساز و منتظر باش تا حکم خداوند در به من و اینان به انجام رسد. این صحیفه نزد تو به امانت باشد و به دو پسر عم من محمد و ابراهیم سراز، عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام برسان که در امامت جانشین من باشند.

متوکل گوید: پس صحیفه را گرفتم و چون یحیی بن زید کشته شد به مدینه رفتم و خدمت ابی عبدالله علیه السلام رسیدم و خبر یحیی از گفتم، بگریست و اندوهش افزون گشت و گفت: خدای پسر عم مرا رحمت کند. به آباء و اجدادش ملحق گرداند، به خدا سوگند ای متوکل که مرا از دادن دعا به یحیی باز داشت مگر هم آن چه او بر صحیفه پدرش می ترسید، اکنون آن صحیفه کجا است؟ گفتم: این است، آن را بگشود و گفت: به خدا قسم که این خط عم من زید و دعای جد علی بن الحسین علیه السلام است. آن گاه فرزند خویش را گفت: ای اسماعیل برخیز و آن دعا که به من دستور دادم حفظ کنی و نگهداری. بیاور! اسماعیل برخاست و صحیفه را آورد، مانند همان صحیفه که یحیی بن زید به من داده بود.

ابو عبدالله علیه السلام آن را بوسید و بر چشم خود نهاد و گفت: این خط پدر من است و املاي جد من علیه السلام در حضور من. گفتم: یابن رسول الله دستوری هست آن را با صحیفه زید و یحیی مقابله کنم؟ اذن داد و گفت: تو را سزاوار آن دیدم، پس من در آن

۱- راوی حدیث، تمسک به اصل برائت کرده است، یعنی چیزی که امام و پیغمبر منع نکردند، می توان بجای آورد.

۲- صحیفه طوماری بزرگ است از یک ورقه کاغذ بلند و کم عرض، بر گرد میله آهنی پیچیده و بر منتهای آن نیز قطعه ای آهن به کار برده که پس از پیچیدن آن قطعه آهن را با سر میله اول به هم بسته و قفل کرده و مهر می زنند و گاه طومار پیچیده را به موم چسبانیده مهر می زنند.

نگریستم، هر دو یکی بود و یک حرف آن را برخلاف دیگری نیافتیم، آن گاه از ابی عبدالله علیه السلام دستوری خواستم که صحیفه اول را بر دو فرزند عبدالله بن حسن برسانم: فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» آری! صحیفه را به آنها ده و چون برخاستم که به دیدار آنها روم، فرمود بر جای باش و کس نزد محمد و ابراهیم فرستاد، حاضر آمدند و گفت: این میراث پسر عم شما یحیی است از پدرش، آن را مخصوص شما گردانیده و از برادران خود دریغ داشته است، بگیرید اما من بر شما شرطی دارم، گفتند: رحمت الله بفرمای که فرمان شما پذیرفته است.

فرمود: این صحیفه را از مدینه بیرون نبرید، گفتند: برای چه؟ فرمود پسر عم شما بر آن نرسید، از چیزی که من هم بر شما از همان می ترسم، گفتند: شما هم ایمن نرسید به خدا سوگند که من می دانم شما مانند او خروج می کنید و کشته می شوید. ایشان برخاستند لا حول و لا قوة الا بالله گویان بیرون رفتند. ^(۱) ابو عبدالله علیه السلام به من گفت: ای یوکل یحیی یا تو چه گفت: عم من محمد بن علی و پسرش جعفر مردم را به زندگی می خواندند، ما آنها را سوی مرگ می خوانیم؟ گفتیم: آری اصلحک الله، پسر عمت یحیی به من چنین گفت: آن حضرت فرمود: خدای رحمت کند یحیی را، پدر من حدیث کرد مرا از پدرش از جدش از علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر منبر حال خلسه و انصرافی دست داد ^(۲) و در آن حال مردانی دید مانند بوزینه بر منبر او بر می جهند و مردم را که روی بر منبر دارند به پشت می گردانند، رسول خدا صلی الله علیه و آله راست بنشست و اندوه در چهره او هویدا بود، جبرئیل ای ایت آورد: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا

۱- این کلام دلالت دارد بر آن که یحیی و امثال او از این راه نرسیدند، هر چند مخالفت فرمان ائمه نمودند و به شمشیر خروج کردند، اهل نجاتند زیرا که غرضشان از این دنیا با ائمه علیهم السلام نبود و چون معصوم نبودند خطا و اشتباه می کردند و هیچ کس از این خطا امر خالی نیست.

۲- سید علیخان از جد خود میر نظام الدین احمد قدس سره روایت کرد که گفت: رأی درست نزد من آن است که فرود آمدن وحی و فرشته بر پیغمبران بدین گونه است که آن فرشته از طرف خداوند یا از فرشته او وحی می شود، روح پیغمبر او را به طریق روحانی فرامی گیرد پس بر آن وحی به صورت صوت یا با فرشته به صورت جسم در حس مشترک او مجسم می گردد و از آنجا به حس ظاهر و خارج و هوای مجاور منتقل می گردد، بر خلاف موجودات خارجی که از آغاز در حس ظاهر منقش می شود و از آن جا در حس مشترک، آنگاه در قوه عقلیه، برای آن که اگر وحی به نزول جسمانی خارجی بود بی آنکه به طریق روحانی باشد برای پیغمبر هنگام نزول وحی حالتی شبیه دهشت و انصراف از عالم ظاهر حاصل نمی شد، چنان که از حال آن حضرت مشهود است، بلکه سزاوار بود توجه نفس کامله او به ظاهر بیشتر و کامل تر باشد و حواس ظاهر در حال وحی بیدارتر و حاضرتر بود. آن گاه به کلام بیضاوی استشهد کرده و آیه «نزل به الروح الامین علی قلبک» و امثال آن را دلیل آورده است.

فُتِنَتْهُ لِلنَّاسِ^(۱) وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ وَ نُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا». و مقصود از شجره ملعونه بنی امیه است. پیغمبر گفت: آیا اینان به عهد من و در زمان من باشند؟ جبرئیل گفت: نه و لکن آسیای اسلام تا ده سال از هجرت تو برمی گردد و پس از آن باز می گردد تا بیست و پنج سال از هجرت تو و پنج سال باز همچنان باشد، آنگاه آسیای ضلالت به گردش آید که بر قطب خود پایدار بود و از آن پس ملک فرعون ها باشد^(۲) و امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند درباره دولت آنها این آیات فرستاد: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ». شب قدر بهتر از هزار ماه است که بنی امیه در آن پادشاهی کنند^(۳) اگر در آن هزار ماه شب قدر نباشد و فرمود: خداوند پیغمبر خود را آگاه گردانید که بنی امیه پادشاهی است را به دست آرند و در این مدت فرمانروا باشند، اگر کوهها بر آنان سر کشند آنها بر کوهها غالب آیند تا خداوند به زوال ملک آنان فرمان دهد، بنی امیه در این مدت دشمنی کنند ما اهل بیت را در دل می پروراند و خداوند پیغمبرش را خبر داد که خاندان او و دوستان و پیروان ایشان در روزگار ملک بنی امیه چه شکنجهها خواهند کشید، باز امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند درباره ایشان فرستاد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا أَعْمَلُوا قُلُوبَهُمْ ثِقَالًا يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّسْتَمْسِكُونَ بِالْحَقِّ وَالْحَقَّ كَذَبُوا وَ كَذَبُوا كَذِبًا كَبِيرًا» و دوستدار را به بهشت در آورد و دشمنی ایشان کفر است و نفاق و دشمن را به آتش برد. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله این راز را با علی علیه السلام مخفی داشت او باز گفت: متوکل گوید: آن گاه ابو عبدالله علیه السلام گفت: هیچ یک از خاندان ما برای دفع ستم یا

۱- این آیه در سوره مکی است و روای پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر در مدینه بود، چون اختراع منبر در مدینه است و حدیث روایا و تأویل به بنی امیه در احادیث اهل سنت نیز وارد است و بیجهت آن نمی توان داشت، ناچار یکی از دو احتمال را باید قبول کرد: یا آیه مدنی است و به دستور رسول الله صلی الله علیه و آله آن را ملحق به سوره بنی اسرائیل کردند، یا آنکه این آیه هم در مکه نازل شد و پس از آن در مدینه نازل شده را بار دوم در مدینه به خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد و آن حضرت صلی الله علیه و آله دانست که ستمون بر بنی امیه نیز متطبق است و تکرار نزول بعید نیست.

۲- آسیای ضلالت اشارت به دولت معاویه است، و ملک فرعون ها اشاره به سلاطین بنی مروان.

۳- امام فخر رازی گوید: هزار ماه دولت بنی امیه نیک نبود تا در مدح شب قدر گویند از آن بهتر است، چون هر شب منحوسی از دولت بنی امیه بهتر است، پس این تأویل در قرآن صحیح نیست، یکی از علما در جواب گوید: به اعتبار وفور نعمت و غلبه دنیوی بر ممالک گیتی دوران بنی امیه برای آنها نیک بود، پس صحیح است گفته شود شب قدر از آن بهتر است چنان که گویند یک درهم مال حلال از هزار دینار بهتر است و یک روز طاعت از یک عمر لذت معصیت بهتر است.

اقامه حق پیش از قیام قائم خروج نکرده و نخواهد کرد، مگر از پای درآید و رفتار او شنبه و آزار ما و شیعیان ما را بیشتر گرداند.

متوکل بن هارون گفت: پس از آن ابو عبدالله علیه السلام دعاها را بر من املا فرمود و آنها هفتاد و پنج باب است^(۱) یازده باب از دست من به در رفت و شصت و چند باب را نگاه داشتم. حدیث کرد ما را ابوالفضل^(۲)، گفت: حدیث کرد مرا محمد بن حسن بن روزه^(۳) ابوبکر مدائنی کاتب ساکن رجب^(۴) در سرای خود گفت: حدیث کرد مرا محمد ابن احمد بن مسسلم مطهری. گفت: حدیث کرد مرا پدرم از عمیر بن متوکل بلخی از پدرش متوکل بن هارون گفت: ملاقت کردم یحیی بن زید بن علی را و همین حدیث را بالتام نقل کرد تا رؤیای پیغمبر صلی الله علیه و آله که جعفر بن محمد علیه السلام از پدرانش روایت کرده، در روایت مطهری ابواب را به خصوص ذکر کرده است که عبارتند از:

- ۱- سپاس خداوند جل و اعلا
- ۲- درود بر محم و آل او
- ۳- درود بر ملائکة عرش
- ۴- درود بر مؤمنین به پیغمبر
- ۵- دعا درباره خود و کسانی که خداوند
- ۶- دعا هنگام صبح و شام
- ۷- دعا در حوائج مهمه
- ۸- دعا در پناه بردن به خدا
- ۹- دعا در اظهار شوق آمرزش

۱- نسخه صحیفه متداول در زمان ما پنجاه و چهار باب است، پس ده باب دیگر هم در دست روات دیگر مفقود گردیده است و در اسناد دیگر که از مطهری ذکر شده است، ظاهراً ذکر از هفتاد باب و مفقود شدن یزده باب نیست بلکه پنجاه و چهار باب را به تفصیل یاد کرده است.

۲- اسناد دیگری است در روایت صحیفه و راوی آن ظاهراً همان عکرمه علیه السلام است که در اسناد اول گذشت و ظاهراً رؤیای پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز در این روایت مذکور است، اما آن حدیثی که تأویل به بنی امیه شده است شاید مذکور نبوده و در کتاب کفایة الاثر هم روایت ملاقات متوکل بن هارون و یحیی زید و مقدمه صحیفه را آورده است با اختلاف بسیار و زیاده و نقصان.

۳- روزه (به فتح زاء و باء و هاء) چون غیر منصرف است و جز آن به فتحه معرب روز به مرکب از روز و به فارسی است.

۴- رجب (به فتح راء و هاء) محله‌ای است به بغداد. از راویان این اسناد محمد بن حسن بن روز به مجهول است و محمد بن احمد مطهری را به مدح و ذم و صف نکرده‌اند و از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است و با او مکاتبه دارد و داخل در اسناد شیخ طوسی رحمه الله است و آن دعا که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به متوکل داده بود و یحیی آن را می‌خواست و نمی‌داد هم از ادعیه صحیفه بود و در نسخه‌ای که یحیی داشت موجود نبوده است.

- ۱۸- دعا در دفع محذورات
 ۱۹- دعا در طلب یاران
 ۲۰- دعا برای تحصیل اخلاق نیک
 ۲۱- دعا هنگامی که اندوهگین می‌شد
 ۲۲- دعا در سختی
 ۲۳- دعا در طلب عافیت
 ۲۴- دعا درباره پدر و مادر
 ۲۵- دعا درباره فرزندان
 ۲۶- دعا برای همسایگان
 ۲۷- دعا برای رزداران
 ۲۸- دعا در اظهار ترس و خوف
 ۲۹- دعا هنگامی که رزق بر او تنگ می‌شد
 ۳۰- دعا در استعانت با اشیای دین
 ۳۱- دعا در توبه
 ۳۲- دعا در نماز شب
 ۳۳- دعا در استخاره
 ۳۴- دعا وقتی کسی را مبتلا به رسوائی و گناه می‌دید
 ۳۵- دعا در رضا به قضا
- ۳۶- دعا هنگام شنیدن رعد
 ۳۷- دعا در شکر خداوند
 ۳۸- دعا در عذر خواهی
 ۳۹- دعا در طلب عفو
 ۴۰- دعا چون یاد مرگ می‌کرد
 ۴۱- دعا در طلب ستر و محفوظ ماندن
 ۴۲- دعای ختم قرآن
 ۴۳- دعا هنگام دیدن ماه نو
 ۴۴- دعا برای آمدن ماه رمضان
 ۴۵- دعای وداع ماه رمضان
 ۴۶- دعای عیدین و جمعه
 ۴۷- دعای روز عرفه
 ۴۸- دعای عید قربان و جمعه
 ۴۹- دعا برای دفع مکر دشمنان
 ۵۰- دعا هنگام ترس
 ۵۱- دعا هنگام تضرع و زاری
 ۵۲- دعا در الحاح و استرحام
 ۵۳- دعا در فروتنی
 ۵۴- دعا در طلب رفع غم

باب‌های دیگر به لفظ ابی عبدالله حسنی رحمه الله است. حدیث کرد ما را ابو عبدالله جعفر بن محمد حسنی، گوید: حدیث کرد ما را عبدالله بن عباس رضی الله عنهما، حدیث کرد ما را خال من علی بن نعمان اعلم، گفت: حدیث کرد ما را ابی بن متوکل ثقفی بلخی از پدرش متوکل بن هارون، گفت: املا کرد بر من سید من ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق علیه السلام، گفت: املا کرد جد من علی بن الحسین بر پدرم محمد بن علی علیه السلام در حضور من (این دعاها را).